

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
جمهوری اسلامی ایران

۲۵۰
مجموعه کتابخانه
۱۳۰۰

AA

۵۰۵۴

۲۹۴۱
۴۴۱۵/۱۵

از اسم درستی که در کتاب
نیم شده در خزانه اسم

۴۰

AA

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۴۵۰۲

۲۷۶۶۷

۲۵۰
مجموعه کتابخانه
۱۳۰۰

AA

۵۰۵۴

۲۹۴۱
۴۴۱۵/۱۵

از اسم درستی که در کتاب
نیم شده در خزانه اسم

۴۰

AA

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۴۵۰۲

۲۷۶۶۷

طرح

عزت امام ابوین علی بن ابی
عزت امام ابوین علی بن ابی طالب علیه السلام
و بصره ایافته تختیم ایوسته غفرر کا امام ابوین علی بن ابی طالب علیه السلام
بنده از بزرگ شکر کردیم ان همه در راه انصاف و حقیقت است که در این مقام
مجلس در این وقت
و بصره ایافته تختیم ایوسته غفرر کا امام ابوین علی بن ابی طالب علیه السلام
بنده از بزرگ شکر کردیم ان همه در راه انصاف و حقیقت است که در این مقام
مجلس در این وقت
و بصره ایافته تختیم ایوسته غفرر کا امام ابوین علی بن ابی طالب علیه السلام
بنده از بزرگ شکر کردیم ان همه در راه انصاف و حقیقت است که در این مقام
مجلس در این وقت
و بصره ایافته تختیم ایوسته غفرر کا امام ابوین علی بن ابی طالب علیه السلام
بنده از بزرگ شکر کردیم ان همه در راه انصاف و حقیقت است که در این مقام
مجلس در این وقت
و بصره ایافته تختیم ایوسته غفرر کا امام ابوین علی بن ابی طالب علیه السلام
بنده از بزرگ شکر کردیم ان همه در راه انصاف و حقیقت است که در این مقام
مجلس در این وقت

۱۹۵۶
۲۰۷۴۴۷



در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است

تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است
تو که در این عالم به خط سبزه از آن است
در میان صفی خرمیده کا به خط سبزه از آن است

کویه
 رفت چون شام شد روز یکم بریدید
 که پسر جانبدار آن فرمان گفت مرا خبرده از حال خود
 بگفتن فلان حاجت را برد که از فلان کوه میزند از چون
 با آنجا رسیدیم خواب گرفتیم و قوی برای من گشت و بودم در آن
 چنان با آنجا رسیدیم خواب گرفتیم و قوی برای من گشت و بودم در آن
 راجعت و این که در میان راه بودیم که در آنجا رسیدیم
 این سخن در حق کردن ایشان گشتند و قوم خود را
 روضه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و چون آن قول کردیم و حال
 در آنجا رسیدیم خواب گرفتیم و قوی برای من گشت و بودم در آن

در آنجا رسیدیم خواب گرفتیم و قوی برای من گشت و بودم در آن
 چنان با آنجا رسیدیم خواب گرفتیم و قوی برای من گشت و بودم در آن
 راجعت و این که در میان راه بودیم که در آنجا رسیدیم
 این سخن در حق کردن ایشان گشتند و قوم خود را
 روضه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و چون آن قول کردیم و حال
 در آنجا رسیدیم خواب گرفتیم و قوی برای من گشت و بودم در آن

در آنجا رسیدیم خواب گرفتیم و قوی برای من گشت و بودم در آن

مجموعه از آنحضرت

روایت کند ابو بصیر با شیخ زانام
مسئله صلوات الله و سلم علیه و آله و سلم
که از خاتم دستوری خواست از آنحضرت که در بخت
با فقه آنحضرت ما نزد آن آمد مردی بود طول آنکه روی از من
فرمود از فرزندان آن عاریست نماز صلاه که پران من با کثرتی
مدریان که فرمود که بسیار از آن شخص سنی چون آورد چهار گوشه
از نماز پسدم که او را پیش من دیده کف لا والله که در کتبه
پس از آن بر منوات و کف عتد الله و بگانه علیکم علی التبت
مشق علی المؤمنین و با آن صلوات الله علیهم که نام او هیچ
از آنکه از آنکه ابو بکر که من نام او را از آنحضرت پرسیدم
سنگین خانم بن اتم خانم است و این از آنحضرت پرسیدم
روایت کند که من بن ظریف که دو سکه در خاطر داشتم
نامه نوشته ام آنحضرت
چون

فایده بود چه کنم
و مجلس می گفتم که بنویسم از تبت و علاج آن فراموش
کردم جوابی که آنکه سوال کرده بودی که فایده بود چه کنم
کند مثل او در می حالی که طلب می کنی و فقهی که از تبت
نبویس که با آنکه در میان من شایسته بود که بگوید بواسطه
تبار و معارف که در **مجموعه از آنحضرت** علی بن حسین
حضرت امام حسن مکرری علیه السلام خلیفه جلیل بود و اول حکمت
و دعا که در زیارتان نیاید روز چهارم خلیفه جلیل بار میانان
در روز دوم شتر آمد خلق بشک افتادند و در آنوقت مجوس بود
انت عتد الله و بگانه علیکم علی التبت آنحضرت در آنوقت
و با خلق نیز بار میانان چون فرستند چون را بر میانان دست
از آن صاحب خود کف بود دست است او را که بگوید آنچه در میان
راست و بی کف است و استخوان شکران
از میان آنکه آن

آن استر را به پادشاه
که گوید پیش فرمود دست مبارک که نوبت
نهاد و چندی گفت و غرق شد آنحضرت فرمود نیز دستهای
تغصیر کرد و در بیلوی خودت زکات بلا بجهت منوهم که تو این استر از این کنی
و بر شیبی پاره را با خود کوی که ارشادت به پریم که که این استر از این کنی
دارم که نونود و شکر آنجا و پاره پاره را از دران خانه فرود آید دستهای من
حرکت کرد استر و چندی گفت آنجا و پاره پاره را از دران خانه فرود آید دستهای من
فرود که بر این نوبت استر را به پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
بخشید آنجا آنحضرت استر را به پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
و این به پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
از برای چیزی که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
عایشان بود که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
فرمود که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
بر دستهای من که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
دستهای من که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
دستهای من که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
دستهای من که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را

آن استر را به پادشاه
که گوید پیش فرمود دست مبارک که نوبت
نهاد و چندی گفت و غرق شد آنحضرت فرمود نیز دستهای
تغصیر کرد و در بیلوی خودت زکات بلا بجهت منوهم که تو این استر از این کنی
و بر شیبی پاره را با خود کوی که ارشادت به پریم که که این استر از این کنی
دارم که نونود و شکر آنجا و پاره پاره را از دران خانه فرود آید دستهای من
حرکت کرد استر و چندی گفت آنجا و پاره پاره را از دران خانه فرود آید دستهای من
فرود که بر این نوبت استر را به پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
بخشید آنجا آنحضرت استر را به پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
و این به پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
از برای چیزی که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
عایشان بود که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
فرمود که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
بر دستهای من که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
دستهای من که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
دستهای من که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را
دستهای من که بنویسم از برای پادشاه فرمود و در وقت آنکه علم استر را

بوی چکانه در اول روز
سفر او بدی و حرامت چون نزد
بندش فرود او از خواجگه او پس او را
چون وقت شام شد طلب کرد او را پس چون وقت
مغتن شد نگاره ادا و این حال شد چون
سراش شد برود چون صبح شد هیچ کرد با
میگردد در موضعی که سر امام حسین صلوات
نشسته بودم و بزرگتر همان و تا اشتغال
سیکوی که بر فرزند با من پابر خوستم و با
کوفه بود گفت میدانی این چه موضع است
پس پرون آیدم و کاهی چند رفتم خود را در
برداشتیم من خود را در موضع خود دیدم
سالی دیگر همین شخص دیدم همان کیفیت
بعد از آن موضع خود را در شام دیدم

سفر او بدی

بسیار گفت قدیم
علی بن موسی کاظم صلوات الله علیه
و این خبر به بنده رسید بر کوفت و حال در آن زمان
بدرق فرستاد و سرانجام آوردند و او از آن وقت که او در عتبات کرد
گفتم من قصه بنویسم که در آن وقت که او در عتبات کرد
عبد الملک و از حال او اعلام کردم او بر پیشانی آن وقت که او در عتبات کرد
و از کوفت که او از کوفت آمد و در یک شب از آن وقت که او در عتبات کرد
فی نوبتی بابی حضرت علی است که در آن وقت که او در عتبات کرد
بسته در و از آن وقت که او در عتبات کرد
من بود و با عارفان و در راه کوفت که او در عتبات کرد
و امام موسی کاظم در آن وقت که او در عتبات کرد
سهام کرد

چون از غلامان خودشان چون آوردیم
 آنرا که غلام از این
 چون نظر غلامان بر آن حضرت افتاد و سبب آن غلامان
 و دست و پای وی را بسببند آن حضرت تا زانجا
 بخواستند که آنرا بکشند و بعد از آن چون میخواستند
 موت تمام حالت که آن غلامان را میخواستند
 که این مردیت که در مسال بسیار می آید و مارا عمل
 زمین می آموزند و او در صفتی که در آن زمان
 و ما از وی بسیار متوجه دیده ایم و از زبان آن روز
 چون کلام غلامان با آن حضرت بسیار
 بکشد و من گفتم ایشان را که در آن زمان
 چون نیز در آنکه که در آن روز
 و آن حضرت را که در آن روز
 و آن حضرت را که در آن روز

چون از غلامان خودشان چون آوردیم
 آنرا که غلام از این
 چون نظر غلامان بر آن حضرت افتاد و سبب آن غلامان
 و دست و پای وی را بسببند آن حضرت تا زانجا
 بخواستند که آنرا بکشند و بعد از آن چون میخواستند
 موت تمام حالت که آن غلامان را میخواستند
 که این مردیت که در مسال بسیار می آید و مارا عمل
 زمین می آموزند و او در صفتی که در آن زمان
 و ما از وی بسیار متوجه دیده ایم و از زبان آن روز
 چون کلام غلامان با آن حضرت بسیار
 بکشد و من گفتم ایشان را که در آن زمان
 چون نیز در آنکه که در آن روز
 و آن حضرت را که در آن روز
 و آن حضرت را که در آن روز

صلوات بر محمد و آله

این غلامان را که در آن روز
 و آن حضرت را که در آن روز
 و آن حضرت را که در آن روز

نسخی غنی و جادوی
سیرت و غنی و جادوی
روی بوی کرد و فرمود که بیدارمان بخندنی از آن
غای عالی غافل حال که تو بود از دور و نزدیک از آن
ساخت طعام خوردیم و از آنجا چون آمدیم روزی که
شد و در یاد آوردم و در پیش من کردند **مهر**
از آن روایت که در آن وقت که غای بودیم
باز این ایستادم و از آنکه پرسیدم که چه می کردی
گفت من یکسایه ای در آنجا بودم که
داده و در آنجا پرسیدم که چه می کردی
گفت من یکسایه ای در آنجا بودم که

که

این کلنج که بودیم
از من پرسید چه در اختیار داشت
و هر چه در کار ما بود که گفتند
چون غلیظ ایچکایت استماع نموده که غیب
آخر واقعه بود تمام را ببلول عرض
دو وقت حج حج علم نوح حج من حج بود و حج
در پیش عارف نزل بود عبارت که دانید گفتی
برای نوال ایان سعادت بارتش ای اودی با پس
تو از آن روزی که از کوی در پیش گفتی ای اودی
ایمان از من باز کردی ای شیخ که ای بنده مخلص
و با تو شیخ بجز برفت پرسیدم که چه می کردی
روز من زیارت انجامی و ام غلامم از وقت

که

که ای بی مردم دو کردیم به نندی و بر بال حبیب و نوشته اند که هر چه بجاری بروی و برین
 او نوشته اند هر چه برین و او را در او و او را در او و او را در او و او را در او و او را در او و او را در او
 که دست برین خود برین و او را در او و او را در او و او را در او و او را در او و او را در او و او را در او
 خود را از آن دست در این دست که او نوشته اند هر که در حق او سب کرد
 و از ایشان نوشت که اخذ نمودم او را که در غایت با بشی در آن گاه دارم و تو هم
 چون در میان مردم باشی بان گاه دارم چون در خانه مردم باشی چشم بر آن گاه دارم
 چهارم چون بر سره باشی حلقه آن گاه دارم و هر که از آن گاه می نهد تا او را در مردم را
 از وی بنیاید که از آن گاه که او نوشته اند هر که در حق او سب کرد
 و چهارم از وی سب کردی و در حق خود سب کردی
 اول آن گاه که بودی و در حق خود سب کردی
 خودی از آن گاه که بر سبیدی و در حق خود سب کردی
 خودی را که یاد کردی و اگر تو آن گاه بودی در سبیدی که گفت ما را که یاد کردی
 گفت ما را که یاد کردی و اگر تو آن گاه بودی در سبیدی که گفت ما را که یاد کردی
 و گفت ما را که یاد کردی و اگر تو آن گاه بودی در سبیدی که گفت ما را که یاد کردی

ای حضرت رسول ابو حنیفه از فضلی زمانت سباد که ترا مزم سازده ما فرستاده شویم فضل
 گفت هر چه در حق او سب کردی و در حق او سب کردی و در حق او سب کردی
 در این سخن لطف از آن بود که حضرت رسول که در حق او سب کردی و در حق او سب کردی
 بنویسند و در حق او سب کردی و در حق او سب کردی و در حق او سب کردی
 که خود را از آن دست در این دست که او نوشته اند هر که در حق او سب کرد
 و از ایشان نوشت که اخذ نمودم او را که در غایت با بشی در آن گاه دارم و تو هم
 چون در میان مردم باشی بان گاه دارم چون در خانه مردم باشی چشم بر آن گاه دارم
 چهارم چون بر سره باشی حلقه آن گاه دارم و هر که از آن گاه می نهد تا او را در مردم را
 از وی بنیاید که از آن گاه که او نوشته اند هر که در حق او سب کرد
 و چهارم از وی سب کردی و در حق خود سب کردی
 اول آن گاه که بودی و در حق خود سب کردی
 خودی از آن گاه که بر سبیدی و در حق خود سب کردی
 خودی را که یاد کردی و اگر تو آن گاه بودی در سبیدی که گفت ما را که یاد کردی
 گفت ما را که یاد کردی و اگر تو آن گاه بودی در سبیدی که گفت ما را که یاد کردی
 و گفت ما را که یاد کردی و اگر تو آن گاه بودی در سبیدی که گفت ما را که یاد کردی

فرزند

رسول الله بود و در صواب و در امان
و در حضرت رسول الله بود و در موضع غیر بران خود را در عرض
این سخن گفت که مذکور است که رسول الله را در این
باز در وقت خود را در این زمان خود را در این زمان
رسول الله بود و در موضع غیر بران خود را در عرض
این سخن گفت که مذکور است که رسول الله را در این
باز در وقت خود را در این زمان خود را در این زمان
رسول الله بود و در موضع غیر بران خود را در عرض
این سخن گفت که مذکور است که رسول الله را در این
باز در وقت خود را در این زمان خود را در این زمان

در ذراحوال هم بجا
ما خلی که از تاریخ عالم در یکجا بود و در این
توجه که بگویند که در این کتاب در این کتاب
و غیره بعون ملک زمان
فخ آدر با کان و بهشت تو که بگویند که در این
بسیار است که در این کتاب در این کتاب
فی الجوزان امور ظریف است و در این کتاب
و بیرون که در این کتاب در این کتاب
منگنه و زمانه ای که در این کتاب
کلیات بر زبان کفران که در این کتاب
بزرگ و با یکدیگر در این کتاب
عزم هموار است که در این کتاب
ضمیمه است که در این کتاب
انقضی است که در این کتاب
بسیار است که در این کتاب
بود که در این کتاب

صفت
بسیار است که در وقت
کوبک صیون با طرف لایم اودویی
که در فوق تیر است جا بر او باش روم و میدان
از او در پیش و قاد را بر او و صانع هر یک اسوداجی دوری شوریده
پایان و حکام بر پیشوایان طهارت بسیار و طغیان نموده با نسوان این طرف نیز سکون
شاید که در قطع مال قبل آورده چهار هزار تومان رسد المال و انقض شد در میان نیز ملازمانی که کتبت
رومیان سازند و غیره بدیده و نقد قاریان که در حدود یک است حکام داده اطاعت بکار می آورند
نفس خاتم از طرف یک کلمه و در پایداری بر این طرف است که از آن طرف و در میان است
نموده است که در این زمانه غازی یک غازی و در پایداری بر این طرف است که از آن طرف و در میان است
دست الوه قور را در این وقت غازی یک غازی و در پایداری بر این طرف است که از آن طرف و در میان است
در صورت حکمت از این بیان

که در وقت
ایست از غنای عالمان
و او آثار و دست مارنده که اندر دست
یکی که او را بشناسد و با وی بگوید که اندر دست
من در این کتاب اعرابی در رسیده و چون از این خط
نموده که این کتب را با کتب نوی که در وقت غازی یک غازی و در پایداری بر این طرف است که از آن طرف و در میان است
از این کتب که در این زمانه غازی یک غازی و در پایداری بر این طرف است که از آن طرف و در میان است
نموده است که در این زمانه غازی یک غازی و در پایداری بر این طرف است که از آن طرف و در میان است
دست الوه قور را در این وقت غازی یک غازی و در پایداری بر این طرف است که از آن طرف و در میان است
در صورت حکمت از این بیان

آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر
 آوردن با تو خودی را در این دشتی و نیزه بر

ورد کرد و ولایت و سبک است

والقالب

نورانی تعین
 نورانی تعین
 نورانی تعین
 نورانی تعین
 نورانی تعین
 نورانی تعین
 نورانی تعین
 نورانی تعین
 نورانی تعین
 نورانی تعین

ورد کرد و ولایت و سبک است

والقالب

پیش رو گفت ای
 درین سده و قاصد این سده
 پیش من کجا بودی که در وقت
 درم برستم خفیدم که در وقت
 کجی باز آمدم در آن سده
 موضع نماده سر از آن سده
 چه سر را بوی دادی و چه
 بیرون آمدن آن سده و زمان
 و کلامی طیب ساخت و جهان
 با کس است که در دیده چون
 و ارباب بیایند چون
 معلوم کرده بود
 در آن سده و قاصد این سده
 پیش من کجا بودی که در وقت
 درم برستم خفیدم که در وقت
 کجی باز آمدم در آن سده
 موضع نماده سر از آن سده
 چه سر را بوی دادی و چه
 بیرون آمدن آن سده و زمان
 و کلامی طیب ساخت و جهان
 با کس است که در دیده چون
 و ارباب بیایند چون
 معلوم کرده بود

خلیفه بنان علم
 که ایشان بر اهل بیت رسول صلوات
 علیهم که در دنیا و دین زیاد است
 که آنرا بعد از آنکه بنان علم
 فرمود که ای بابا رسول صلوات
 و زمان شاه کردی گفتند ای آن
 رسول گفت پس فرمود ای آن
 آسمان چون نظر کردم تمام
 آسمان کشود دیدم و بینت
 بر بالای آن شاه دیدم و بینت
 فرمود که ای بابا رسول صلوات
 کردی که تمام دنیا را در
 موضع و مکان
 خلیفه بنان علم
 که ایشان بر اهل بیت رسول صلوات
 علیهم که در دنیا و دین زیاد است
 که آنرا بعد از آنکه بنان علم
 فرمود که ای بابا رسول صلوات
 و زمان شاه کردی گفتند ای آن
 رسول گفت پس فرمود ای آن
 آسمان چون نظر کردم تمام
 آسمان کشود دیدم و بینت
 بر بالای آن شاه دیدم و بینت
 فرمود که ای بابا رسول صلوات
 کردی که تمام دنیا را در
 موضع و مکان

بگم چو درستم پس آن حکم نماز که کتاب بر آن است
خداست و هیچ وجه نیست از ایشان مخالفت
مستلم چه حضرت مبعود به دست ایشان
ایشان پیشانی فرزند و بر آل مصطفی علیهم السلام
ستم کرده چون عمریان این دست را دیده با نام
پان رسیده از آنجا روان شده چون
پیش رسیده خواسته که آن در نهادش
که در حال شده و بیک روی وی نوشته
که فرموده است اللهم صل علی محمد و آل محمد
پیدا کرده پس سجده و تعالی غافل است از آنچه
می کنند و بر روی که نوشته بود که و صل علی محمد
ظلمه اهل جاهلی منقلب بطلون نبی فرزند من بطبع چیزی در میان کشکان در آن ماه
باشند که به انداز آنکه با نام علیه السلام رسیده زیر جامه وی نه خونی
سرد داشت همدان کردم که بیرون کنم دست دراز

بگم چون

که بیرون کنم به دست راست از آن حکم گرفت زدم که بوی
و دست مبارکش انداختم به دست چپ از آنکه در سینه بیرون آمد
خواستم که آنرا نیز بنیدازم تا که سواری مندی برسد
من از بهیبت وی بگریختم در میان کشکان
شدم سواری فرود آمد و آنحضرت را بان که میگردان
در بنعل گرفت و بسیار بگریخت و دیگر از سینه
و بیرون آمد و بنید و نوشتند و در میان آن اوقات
و از میان آن مردی بیرون آمد و بنید و نوشتند
بگم با عتدال بود و کیوی سیاه در سینه انداخته و نوشتند
دشمن است امام علیه السلام را در سینه انداخته و نوشتند
دربسته این غم را که بود و فروردین چهارم که در سینه
آفرید این ظلمه زنده که بر او و بر زینب و نوشتند
بوی سبکیت و بیکت که نوشتند
بگم که باری هست که برید او از آن نوی که انداخته

بگم چون

کشکان
پنهان و بیست چاشنات
که آنکه آنرا طلبد به بغوات فریبند
و وصیت نموده و او را مالی بسیار بود و معلوم
که در کجاست و من بخدمت تو آدم مآرا ازین
آنرا خود و یک دست مسین را تو بیدی گفت
انوار واقف کردم فرمود که برخیز تا منزل
کردیت بر کرد و سیاه باد و لغت از بر تو باد و گفت
فردا صطفی و رضی و نذر علیهم الصلوات و التسلیم
اندر وی من کردید و سیاه شد و بنام بروی کن
گفته او بی چون این سخن از وی شنید گفتی
از من دو شو که لغت بر تو باد و آن سواران خود
آدم و ابرسم و اسمعیل و مصطفی و رضی صلوات
و سلام علیهم بودند و التسلیم بگویم کت
از یکی بنام الطویل که امام حسین صلوات
جانی را دیدیم که در آمد و من بخدمت
فرمود که برخیز تا نزد من بروی که خدای تعالی
بیت بر من فرمای فرمود که وصیت کن که خدای تعالی

صفت
که گفت یابن عوان
اما جای من در فلان موضع است
در ایام امیر المؤمنین صلوات الله علیه
آن از آن وقت و نشان دیگر از پرسم که رسیدی که از آنجا است
تو در داستان دوستان تو را در آن بیاضی نیست پس حضرت
علی علیهما التسلیم و مادرش شاه زنان
بدر بار در آنجا فلان زاد را نام کرد و در مسازگی حضرت
بغوات نام از آنکه از در چون نام کرد و در مسازگی حضرت
وفات یافت چنانچه اول بود و مخرات حضرت زیاده است
که در غیر تحریر آید و در روضه وی بسیار از بیاضی است
درت شده است و القاب و عدد اولاد امام حسین
ولادت زین العابدین و القاب و عدد اولاد امام حسین
آن جدین زین العابدین علی بن ابی طالب
صلوات الله و سلامه علیهم بمسجدین ولادت یافتند
در مدینه بود در روز شنبه شب نیمه اول
سبعان بیضی و ششوه او شبت است که او از مقرآن

چونکه من آن
شخصی نامه آورده بودم در بار
و چه باقی در دستاری و در دو روز دیگر
آوردن چنین قسم زمین سارا را بستند و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
که امام علی بن ابی طالب بود و پیش از او در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
عبد الرحمن بن ابی بکر بود و پیش از او در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
دری حاجت و قضا میگردید و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
من رسول ابوی سلمه و وصی ابی سلمه بن ابی سلمه بود و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
سخن خواهی گفت اکنون از پیش کن ترا بچیزی که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
و عده و قضا میگردید و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
چشم از سید بن ابی طالب چنانچه میگردید و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
بالدانه کوشش آرزایان پر آن که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
و چشمهایش در این بر زمین نشاندند و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
مسعودی آمد بدین عالمی با چنانچه میگردید و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
که این چه چیز است تا قسم گفتند که این که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
و سطر این نوشته که این که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
گفت جان بر ادبی
دیوان

استاد گفت معنی
اورا المصاحف و المصاحف و المصاحف
کجا و دارنده این که گفت آنجا و مصیبت نه نوشت کتاب
اطلاک صاحب المصاحف اندک که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
و آنچه وصایا که بر سر کرده بود آن بود که اگر ترا الهیت کتاب باشد معاش از نصف تر عداوت آن
من که اورا نوشته خوانند تا بی امکان دیگر تمام از مصیبت که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
رعنا و علی بن ابی طالب و سید بن ابی طالب و سید بن ابی طالب و سید بن ابی طالب
بگردند و میگفت معاشش بشاید که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
خند و قضا میگردید و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
و عده و قضا میگردید و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
چشم از سید بن ابی طالب چنانچه میگردید و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
بالدانه کوشش آرزایان پر آن که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
و چشمهایش در این بر زمین نشاندند و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
مسعودی آمد بدین عالمی با چنانچه میگردید و تا آنکه در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
که این چه چیز است تا قسم گفتند که این که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
و سطر این نوشته که این که در دستاری و بیاضی بجز در روزهای نخست بود
گفت جان بر ادبی
دیوان

اطلاع
خواهد آمد لفظ نوشت خط و لغت
رومی بر این هنر و ادب کبکستری خود و کسای دیگر
آورده که در مدینه پیوسته آرد تا بس که در آنجا
رو بر لب این خشتین در فلان روز که چون فخر و
خبر از آن در آن آید و گویان و مینگال این غیب
پس آن بر این مصطفی غرضشید و شد و روی
تا آنکه سینه آنکه در آن روز روی یکبار در
که سید بر این سیدیم که در روی غیبش را
و گمانش که ما میباشند که در مطلقا
وی گویند که این و صبر بی آن را من
زودگی می شود و گوید که این و صبر
صفت کرد و وفای او خوش نوشته
که من که این آری آن شمشیر سلیمان
این نامه را در این روز که در این
گفت فخرش در صلح این نامه یک
دلم و سوسند ای
مغلفه

خود
که اگر سینه خانی و سرین
مردن تو خن خود را با آن که من
وی که در دم او را من صفا نیاید
که مولای من داد بود آن روز
بجز خود آوردم او در خوار
مباهاست خودی غم عیالیت نامه
ایش از گوش دار تا او بگویم
روم است من از فرزندان حوا
خود در دهن سینه زده با بودم
ایش آن بود و در کرسی بنیاد
بر کرد و بنیاد و در افتند آن
روی در وقت اندر و عظمی
از این که عظمی است که در
تجربه و ایش آن که در صلیب
زاده که بر افغان بر او در
این عادت که در این روز
نویسند و هم بر

نوبت اول شد
بعد از آن مردم ازین متنقش شدند
و بدین وجه آن غنیمت شد و من گوشت فخر پرده
فرو گذاشتم آن شب عینی و شمشول حاجتی انوار این پنج بخت بود در آن
موضع کجوتی نماز بود و بجای آن بیا در آن بجا مانده بماند که با آن در آن بر او بود حضرت رسول
از اصل البیت علیهم السلام را که عینی از برای پیغمبر و اوست از من فرمود ما بی تو خداوند را بیا در آن بجا
من آوردم آنجا که آنجا بود شمشول از خداوند و او را که از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
نشون کرد که فروز و نور که شرف سادگی توری آورد و از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
خطبه خوانند و هر چه بود با وجود المعسر که داد و فرزدان بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا
رسیدیم بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
جاری کرد و کویا شتی بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
در شهر مری و مردم هیچ طبعی که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
گفت بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
نجا بودن بیدار کرد که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
پشت آن بگریه و بگریه بابیت انسان آن بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
مسیح من سجا به تمام اشفاق منی
دردی چنان کرد و در
سزشت

دین
اولین بختم و بختم

اولین بختم و بختم
بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
سلمان را بر اوست کردی و کسان بودی چون چهارده شب این
گذشت در واقعه خضر را علیه السلام در کربلا و بعد از آن
و بعد از وصیفه از وصفهای بیشت که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
عقلی که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
نهیست که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
لاشواک که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
و چند روز بعد بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
پس از آن بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
بختم و ختم می جیب این چرا دیده ای که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
زنان علیه السلام فرموده است که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
هر از زیارت من از نهائیس بیا در آن بجا مانده که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
انتادی در میان سبیل آن گفت بختی که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
که بخت آنکه در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
زنتا در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
روز

بشأن روی بیعت صحابا
و چون سلیان صحتی با سید که بیاید و از وی در حق ایشان
نویز خود را در میان آن بزرگان چنین کردم چون با جمعی از ایشان
با با بنور دنیا می آفرینند و من در آن بودم که بر سر می گفتم و در وقت ششم از علم من پرسیدند
چنین می گفت که این بیعت است که گفتند که توار روی عربی است که یاد نگرفتند که کسی که بیعت با من نمود
سودات صلوات الله علیهم این بیعت است و بیعت است که در آن زمان که با او را بعد از رسالت در جمیع و جاد است و علم من
من از وی عملی آموختم و در آن زمان که بیعت کرد که با او را بعد از رسالت در جمیع و جاد است و علم من
بودی که چگونه دیدی تا سلم و دل ساهی گفت که بیعت است که در آن زمان که با او را بعد از رسالت در جمیع و جاد است
و بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است
از آن وقت که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است
ایمان آورده ام و آنچه
خفت

الرحمن

بشأن روی بیعت صحابا
و چون سلیان صحتی با سید که بیاید و از وی در حق ایشان
نویز خود را در میان آن بزرگان چنین کردم چون با جمعی از ایشان
با با بنور دنیا می آفرینند و من در آن بودم که بر سر می گفتم و در وقت ششم از علم من پرسیدند
چنین می گفت که این بیعت است که گفتند که توار روی عربی است که یاد نگرفتند که کسی که بیعت با من نمود
سودات صلوات الله علیهم این بیعت است و بیعت است که در آن زمان که با او را بعد از رسالت در جمیع و جاد است و علم من
من از وی عملی آموختم و در آن زمان که بیعت کرد که با او را بعد از رسالت در جمیع و جاد است و علم من
بودی که چگونه دیدی تا سلم و دل ساهی گفت که بیعت است که در آن زمان که با او را بعد از رسالت در جمیع و جاد است
و بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است
از آن وقت که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است
ایمان آورده ام و آنچه
خفت

آن حضرت علی بن ابی طالب
که بیعت کرد که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است که بیعت است

الرحمن

شما که کلمات
علمان و بویان بنده اید و
حقیقت سوال جواب ایشان بنماز رسید هر
انگشت نمودند که چگونه بود داستان کتابت مکتب کشتنیدیم که
سلمان صلوات الله علیه و علی بنی ابراهیم بود فرمان عظیم آن او تیرق نهادند
دین آنس بود که بگوید و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق
کتابت صلوات الله علیه و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق
کتابت صلوات الله علیه و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق
کتابت صلوات الله علیه و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق
کتابت صلوات الله علیه و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق
کتابت صلوات الله علیه و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق
کتابت صلوات الله علیه و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق
کتابت صلوات الله علیه و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق
کتابت صلوات الله علیه و متابعت او در میان جان بسته نشی قضا شد و طاعت او را تیرق

۱۰۵۷
بطاعت خودت آن
است شایسته و این نیست از انجاست
شیراز بود که آن با خوش نسیم عیش کن که حال
بدرین آن خود زنده بود هر سالش هم بر این کوه می دریا
بیا سخن مرفوعه نیست و یکسایه پی دلای
او در چهار سو مشغول بود تا رسیدن اصل
ارباب صبر کردی با زاری بود تا رسیدن اصل
موضوع که هر دو را در جوار سویی نماند زرم در هم بود
ظان اول و دومن الظان و مخالفان شیطان کیم است در شیطان
دکان داشت که هر دو را در جوار سویی نماند زرم در هم بود

چون خلیفان بنو
در شنیدند و نمودند و عید انبیا
سخت گیران کشیدند سلطان بلخ و شتافت و
عکین در بار یکدیگر زد و کرده و در آن اوان سلطان اجمعی از
مختصان بنکار رفت و با بیاض خود گرفت که مراد واقع کشید و می نمودن تا کجا چون در آن بر سر
بر در سلطان نظامان و بیاض خود گرفت که مراد واقع کشید و می نمودن تا کجا چون در آن بر سر
ازین و راه با مردم مصلحت می نمودند از میان بودند سخن از مصالح در میان اوید **پادشاه** تا اقبال این
در اوقات شب بفرموده مصلحت می نمودند از میان بودند سخن از مصالح در میان اوید **پادشاه** تا اقبال این
غافل از آنست که این خبر به سلطان رسید و او را در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
خوار گفت غلامی چند قبول خواهد بود و در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
در حضور فقیرانست که کرده و در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
سید و در آنست سلطان در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
میکنت در و در حال که من ملازم آن است و در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
نظر کردم اصلا است و در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
وقت آنست که امری الی الله دردم و در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
زنده باز شنود که در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
فریاد کرد که در آن راه که خوار از راه رسید و در آن راه که خوار از راه رسید
چون

معه و لا دست قبال درین ده خواهد بود و نام پدرش سید و نام مادرش کا کهنه است هر دو
قطعه گویند و ایشان همه بودند و این حکایت مورخ بود و چنانچه آن مفسر وقت
آقای در دجال متولد شد و چون بزین آمد فی الحال نشست و حرف در و خود را و
میکرد و هر چه کسی بخاطر گرفت میگفت و ساعتی بخت بزرگ میشد و هیچ چشمش شاد
انگور که بر سر آید پند پروان آمد و چشم دیگرش مسح یعنی باطل و بارش هموار بود
دریش در اوقات او را دجال نام کردند و در آن **صحرای** که می زینده است
در آن **عبد الله بن مسعود** و محمد بن سلیمان در سیدند آشوب و شادمانی شنیدند
در آن **عبد الله بن مسعود** و محمد بن سلیمان در سیدند آشوب و شادمانی شنیدند
همین **حضرت** است و در آن **عبد الله بن مسعود** و محمد بن سلیمان در سیدند آشوب و شادمانی شنیدند
بناظر که در آن **عبد الله بن مسعود** و محمد بن سلیمان در سیدند آشوب و شادمانی شنیدند
شده که در آن **عبد الله بن مسعود** و محمد بن سلیمان در سیدند آشوب و شادمانی شنیدند
که در آن **عبد الله بن مسعود** و محمد بن سلیمان در سیدند آشوب و شادمانی شنیدند
بناظر که در آن **عبد الله بن مسعود** و محمد بن سلیمان در سیدند آشوب و شادمانی شنیدند

می شود و با مردم
از هر است سخن میگوید حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ای دخالت شهادت
ده که من رسول خدا میباشم و باک گفتی تو رسالت خدا ازین نسبتی ازین یاد
و که من رسول خدا میباشم و باک گفتی تو رسالت خدا ازین نسبتی ازین یاد
و که من رسول خدا میباشم و باک گفتی تو رسالت خدا ازین نسبتی ازین یاد
و که من رسول خدا میباشم و باک گفتی تو رسالت خدا ازین نسبتی ازین یاد
و که من رسول خدا میباشم و باک گفتی تو رسالت خدا ازین نسبتی ازین یاد
و که من رسول خدا میباشم و باک گفتی تو رسالت خدا ازین نسبتی ازین یاد
و که من رسول خدا میباشم و باک گفتی تو رسالت خدا ازین نسبتی ازین یاد
و که من رسول خدا میباشم و باک گفتی تو رسالت خدا ازین نسبتی ازین یاد

شکل بود می
پوشش کتفم او بعد از آنکه خاطرش
نمود که گشتی شدت که مرا بگفتی که در روز قیامت
پیران آورد در هر چه است پیران نرفته در چه غرور است نه بر صوفی است
پیران رفت من آن فقور را برداشتم در چه غرور است نه بر صوفی است
ایسلان در کشتن و زمین دار بجای بیادش طول کنیدی پیران تا پیران رفت
ساج وزارت رفقا نموده که غبطه نشان راننا افشا خواهد اوراست تا غلبه کند
گناه دارد و خواهد بجای باز آمد و هیچ غلبه نشان راننا افشا خواهد اوراست تا غلبه کند
دست داد من خواهد زد که غلبه نشان راننا افشا خواهد اوراست تا غلبه کند
بودم چون بقدر آن مطلع گشتم غایت مبلغ مستغنی بدو مکتوب فرمود و شکر آن فرمود در اعضایش بود
و بعد از آن دارید و نوازیدم نموده مضاعف آن مبلغ بستانید بباشنید بیرون داشت و شکر آن فرمود در اعضایش بود
کاز سینه بیچاره ری در غایت عظیم هر چه بودی بیرون داشت و شکر آن فرمود در اعضایش بود
غیر از و در آن رخ راضی صاف گشت **ششیل** با فیاضی از رخ مقامات حریری کیفیت گشت
نموده که در راضی صاف گشت **ششیل** با فیاضی از رخ مقامات حریری کیفیت گشت
جبال صاف از آن بود که موز می یک یک بیاید از آن
طریق است که در پیشش بیاید از آن
و در سایر اعضایش از آن

دندان کو پاره
بیشتر و بر آن طبعی قوی است
بعضی اهلان میگردد و گاهی متعین
کشت معانی پس آن طبعی است
از دست به پیشانی
بسیار عالی است
چیزی را که در میان
و مسلمانان
معی الله علیه
شرفی است
انتقادات
وزاری
بر آن
خود را
و بعضی
فاسد

صفت
کتابت این
و گفت این
بهر در
متوجه
شاید
و خود آمد
از عجب
ازین
انداخت
نشسته
شد و در
تعلق
سالی
بجز
که
بهر
که
بهر
که
بهر
که
بهر
که
بهر
که

بشکل روی
آدمی پیشش چون پشت
کا دو تا هم پیشش کل کل بقدر دردم گفتیم بجان
انقدر که حیوانی با بی صورت نمیده آیم آن غریبان آمده گفت
دجال که سوار است ازین عجیبات گفتیم کجاست گفت درین عصر که سینه بکلیب
مصلحتی را دیدیم که بمان بزرگی بودیم پیشش صبح بوجهی که هیچ در زنگار
نداشت و در میان دو دوش موئی برآمده مثل زرد پیشش نوشته که فزاید و از پیشش آزار
چون مار دیدم زیاد پیشش بر کردن مثل سینه در میان زمین و آسمان مطلق آمده
تو که از وقت خواب با او حرف کردی گفت آری گفت با او در وقت که از خواب بیدار
دیده روی زمین را در چهل شب یکدم بعد از آن گفت از وقت که از خواب بیدار
گفته باشم حسادت طلبیده پیشش آمده و در او ازین
دارد در زمین

درد
کرم بر آن سوار
شستنی عت بودیم سبب
سیریم که نظری بود بکلمت حضرت زینت
عنی الصلوة والکرمه زینت ایمان آورده این بود بکلمت حضرت زینت
دجال با کیفیت ظهور آن بدال سبب احوال آن بقال قوی که در ما دیده
و اخبار بسیار آمده است که در در زمین را زینت بر او زینت که در ما دیده
کلمت که در آن نیاید و دیگر کی که در وقت قطع کنند و در آن وقت که در ما دیده
پیش از ظهورش
صاحب از آن صلوات الله علیه
بود و در بعضی دیگر از روایات آمده که هر قدر روی که فروغ
آن کا و آنچه روز بعد از ظهور آن سوار است هر قدر روی که فروغ
کنند اول بر کوهی نشیند و با او کند و آوازش بر آید و این که چون روز بر آن
و بار دیگر نرفته اند که همه را بر او بشمارشند و ازین روایات که فرموده و در آن وقت
توقف کند تا سبب احوالش میباشود بعد از آن از کوه فرود آید و بر آن
سوار کرد و در آن الاغ خاکه که در وقت پیشش کل کل
و چهار دست و پا پیشش نماز نوسیده و ازین
نام سبب میباشد و گویند
چهار میل واصل است

بگرداند و هر چه بخاک برسد برسد
و هر چه بکارهای دیگر که مسجد است
را مثل این کارهای دیگر که مسجد است
خورد و برایش جمع شود و عیال او را
منقوش کرد و در چهل روز تمام عالم را
مشرف و کوه سیف و بیت المقدس و بی
خار و کوه سیف و بیت المقدس و بی
و هر یک که در آن خدایه کند چون از یک
حضرت صاحب اثر از صلوات الله علیه
گزاریم حضرت صبی که با ما میسر شد که
خالق را امام خلافت تا ما تو نماز که از
امام عالمیان نماز کنند و بعد از نماز حضرت
آورده او را یکشنبه در بیت که چون حضرت
که او را یکشنبه در بیت که چون حضرت
و کوه سیف و بیت المقدس و بی
اجل کفر و طغیان را بچشم فرستد
شأن آن کارها را از او بر باد
بگرداند و هر چه بخاک برسد برسد
و هر چه بکارهای دیگر که مسجد است
را مثل این کارهای دیگر که مسجد است
خورد و برایش جمع شود و عیال او را
منقوش کرد و در چهل روز تمام عالم را
مشرف و کوه سیف و بیت المقدس و بی
خار و کوه سیف و بیت المقدس و بی
و هر یک که در آن خدایه کند چون از یک
حضرت صاحب اثر از صلوات الله علیه
گزاریم حضرت صبی که با ما میسر شد که
خالق را امام خلافت تا ما تو نماز که از
امام عالمیان نماز کنند و بعد از نماز حضرت
آورده او را یکشنبه در بیت که چون حضرت
که او را یکشنبه در بیت که چون حضرت
و کوه سیف و بیت المقدس و بی
اجل کفر و طغیان را بچشم فرستد
شأن آن کارها را از او بر باد

بگرداند و هر چه بخاک برسد برسد
و هر چه بکارهای دیگر که مسجد است
را مثل این کارهای دیگر که مسجد است
خورد و برایش جمع شود و عیال او را
منقوش کرد و در چهل روز تمام عالم را
مشرف و کوه سیف و بیت المقدس و بی
خار و کوه سیف و بیت المقدس و بی
و هر یک که در آن خدایه کند چون از یک
حضرت صاحب اثر از صلوات الله علیه
گزاریم حضرت صبی که با ما میسر شد که
خالق را امام خلافت تا ما تو نماز که از
امام عالمیان نماز کنند و بعد از نماز حضرت
آورده او را یکشنبه در بیت که چون حضرت
که او را یکشنبه در بیت که چون حضرت
و کوه سیف و بیت المقدس و بی
اجل کفر و طغیان را بچشم فرستد
شأن آن کارها را از او بر باد

نویس
میداد کرد

تا که علم ساند و درین وقت
هیچ چیز در نظرش نماند و درین وقت

از آنکه دست از جهان گشته و بریند راضی گشته باشد حضرت
رسالت و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما و آلهما الطاهرین بحسب کلمه

که این دو دست خدا و رسول او این میسر بود با او بخت و طایب معامله کن پس کلمات الموت
پیشن بر گوید ای پسر خدا در دنیا پناه بوالایت علی بن ابی طالب ایستاد و خود را از خوار و خالص کردی
و غم حقیقت این است در کشتی و از هر غم و اندوه این کشتی از آنچه پیشتر سیدی اما آن دریا می باشد
سیدی شده بدو را که رفیق محمد و آل محمد خواهد بود و با ایشان در بخت یافت و مصاحبت خواهد بود
بعد از آن روشن را بجمال طایبیت و هواری اینان پروران آمد مثل کلمه سیدی سوزی از همه بگردد و در
عالم دادن ز کشتن سفید شود و پیش عرق کند و لیواش هم کشیده کرد و پیش بر آید شود و در
اینک آید هر کدام این علامت که عا هر کس از آن حضرت خواست بر او سخن آید و هر کس از او بدین
بیت گفتند و روح بیت خواهد مومن و خواهد که از هیچ کس
چون رود بر بالای بن خود پروراند و کند و غسل
و درین امر هر چه بکنند همه را می پذیرد
از همه خیر دارد

پایشان
میکوید و قسم میدهد

که زود باشد و مرا خبر نیک
مشتاق است و چنانچه من حضرت میراث را در بیت اویم و

از غبار دارند که در راه او ارواح خوبان و در گمان و مومنان هر یک تقابلش آید و اورا
از که دست و سازش کند و چون در هر کجا از دنیا برآید و کوه بخوش آید و خوب آید و غمی که پیش
بشت دلبری و نو آرزوش کند و در هر کجا از دنیا برآید و کوه بخوش آید و خوب آید و غمی که پیش

من برین روی و با بر روی یکدستی از ادوات میباشتم و مشق تو بودم امر و زمین که چون در غایت
نخواهم بود و از غمشش بیانی چند راخت خواهد نمود بعد از آن مگر و کینه با من بین صورتی نیک و زیاده
راست و دیگری را جان حبش بیند و بر دیگر و در هر چه ایمان ناکو بزرگوارند و از غمشش هر روز زینت
و نیز او ایام بگویند و درین کتی بیت چنان همه را جواب گوید و چنانچه مقدر گفت که بزرگوارند و از غمشش هر روز زینت
کلمه با خدیجه که راه برای هر کس بقدر عمل و برایش فراخ کند و از غمشش هر روز زینت
بیت برش را ازین کنند و گویند راخت و کمال است آنچه خواهد از آن شکر
عالم و غایت محبوبی بدانشد که هر کس بی آن غمی ندید و بیست
کو بگویند که هر کس بخوبی نوسی ندید و ایام
من علم و اوقاف و حق و عمل
صالح توام

و اسباب آنجا
بست که قافله از دست طلب
زیاد آید و عیش و شادی در آنجا
کمال عطا شود و صورتی در آنجا
فروتن میکشد با حال دل بسته
بسته بر ضد و قاطع و در آنجا
بسیار مانع آن چنانچه در آنجا
بکلیت که هر لحظه در آنجا
بصر و دیدن آن شوق از آنجا
تواند کشید و از آنجا در آنجا
و هیچ چیز از آنجا در آنجا
اندکان اندر آنجا در آنجا
شافت چون از آنجا در آنجا
بدر یک طمع که در آنجا
که عبارت از آنست بدست
آید بود بر سر و در آنجا
کوین که آن را در آنجا

و اسباب آنجا
بست که قافله از دست طلب
زیاد آید و عیش و شادی در آنجا
کمال عطا شود و صورتی در آنجا
فروتن میکشد با حال دل بسته
بسته بر ضد و قاطع و در آنجا
بسیار مانع آن چنانچه در آنجا
بکلیت که هر لحظه در آنجا
بصر و دیدن آن شوق از آنجا
تواند کشید و از آنجا در آنجا
و هیچ چیز از آنجا در آنجا
اندکان اندر آنجا در آنجا
شافت چون از آنجا در آنجا
بدر یک طمع که در آنجا
که عبارت از آنست بدست
آید بود بر سر و در آنجا
کوین که آن را در آنجا

کشف
در چای که است
چون که باطل از خلق مبادیست
تعلقت که باطل است که برقیق جویایست با بصیرت
برورد که عالم هست که برقیق جویایست با بصیرت
غایر و باطن کانیات از خبر است محض است و چای
این عمل شمع نمودن کمال شمع است محض است
عنده نفس است برین کمال شمع است محض است
دوید چه غم که کافری با
زیور دگر که قویانه
بهرین کمال شمع است محض است
نورانی غایت
نورانی غایت
نورانی غایت
نورانی غایت
نورانی غایت
نورانی غایت
نورانی غایت
نورانی غایت
نورانی غایت
نورانی غایت

یک مورث همیوان
در نصف همی است
خود هم عامی است که استن و منصب از دست دادن موده فرزند
نیت که در بخندوز که بکلی و عسکر بریز سر که در اول فرزند و در اول فرزند
پوش همیوان بسط المبار با صوب الفیاق افاده قابل از نعت طایبان بریز سر که در اول فرزند
آیه صوت شمس در لوح حکمت مورث در میان استند چون که از استخوان شده که نرات
هم هم و اجلال میان ماده و شاد است وقت در میان ماده و ضمیرها این اثر که نرات
الهام بر تصدیق آن که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده و ضمیرها این اثر که نرات
که غنیان بن مقین بجهت علی سراج الحان بطلب علیان که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده
با مضافین غزیت فرار است بجهت علی سراج الحان بطلب علیان که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده
مصون از اخبار طبع و غزیت بجهت علی سراج الحان بطلب علیان که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده
جست با شهنشاد که در نزد که بجهت علی سراج الحان بطلب علیان که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده
خبر از طرف همی است اشارت بجهت علی سراج الحان بطلب علیان که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده
غزیت نموده از اصیغ بجهت علی سراج الحان بطلب علیان که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده
پرو کنگار از اصیغ بجهت علی سراج الحان بطلب علیان که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده
عاشق زین از اصیغ بجهت علی سراج الحان بطلب علیان که در پیشبیریکان است موقع اتمه درین ماده

سابق
 طاعت سوغی نمیکند
 و بر جبار و بطلم اما احدی ازین کلمات اطلاع داشت بمخاطب
 این جبار و بطلم که اینها درین وقت تعقل بر اینها حالت آنکه در آن
 که در صحنه این تقدیر نمیدانند و در هر روز بر میز اول انصوری میخیزد و در آن روز
 که در تقدیر نامه ملاقات نماید و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 نوبی است که گفته که این خبر شریف است که از پیش پادشاه پدید آمده که پیش پادشاه
 سلطان العیوب در آن بوده درین باقیال کرده از اول انصوری میخیزد و در آن روز
 حافظه یکا که نوبت بغداد و شهریزات و اینها نیز حضرت علی در زمان دولت پادشاه
 جستان است که در آن وقت که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 بیاضی که با چیت در آن که سعادت و اقبال آن بوده در آن روز که در آن روز که در آن روز
 اقامت داشته و از آنجا به منزل انبار کرده بود و در آن روز که در آن روز که در آن روز
 و امیر که در آنجا که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 قرین بودند که پس از آن وقت که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 بر سبیل استعمال میسازد و در آن روز که در آن روز که در آن روز
 فرموده است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

شاید
 غده آفرینان را اصل از
 غازی که گفته بود آن اصول جبارانند و در آن که در آن
 مردی که در تقدیر نامه بود اصل جبارانند و در آن که در آن
 نوبت پدید آمده که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 جماعت جبارانند که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 انوضع ایضاً بر پنج قریب است که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 از خوف و سبزه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 جمعی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 نشاط این نیز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 عالمی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 غارت و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 از هر صفتی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

گفت سپاه و کجایم تحقیق
اسفندار عیال و بسویان بسیداده در جهان و شایسته حال
پوست که در میان بیوفان کرم فغان در کت که در موضع حاجی که می
از شتابان که می در بعزم نرم فغان در کت که در موضع حاجی که می
فرخی است نزل فرمود و می در کت که در موضع حاجی که می
هر چند مهم ایشان بود و می در کت که در موضع حاجی که می
ایجازت خرم و ایچک لایزال را بر جبهه و دانش است مصیبت ایچک لایزال
عالم بود و می در کت که در موضع حاجی که می
در کت که در موضع حاجی که می
استوار کرداید از کجا که می در کت که در موضع حاجی که می
باران طوفان است بحال مصلحت که می در کت که در موضع حاجی که می
زبانش اول ایوان در زانو بار میان بداد بسلطان دلداده که در کت که در موضع حاجی که می
تایان شده و می در کت که در موضع حاجی که می

از میان

از میان آن اول بیون نیز
باران آن اول بیون نیز
جی می کرده کوشش می بخاری است افشاند
آغاز نهادند و می در کت که در موضع حاجی که می
از جملد ایشان محمود شاه و خلیل شاه قبول شدند و می در کت که در موضع حاجی که می
محمد یک یک یک گرفته آرد و می در کت که در موضع حاجی که می
بسیار داده معاش را بود و می در کت که در موضع حاجی که می
دریای درده نقد را بسیار که پس گفتی در ولایت می در کت که در موضع حاجی که می
دانشه نامه داده شود که پس را دره سخن دانشه نامه با الی ایصال او بسیار سوال سادها تا نذر و می در کت که در موضع حاجی که می
عساکر منصوره با و می در کت که در موضع حاجی که می
دو چم دار و می در کت که در موضع حاجی که می
بهرین نماندند و می در کت که در موضع حاجی که می
بعضی از این که می در کت که در موضع حاجی که می
مجتب یکیشند و می در کت که در موضع حاجی که می

از میان

تربیت او در امور فقه کبری میگویند و از طرف اسم قلعه داری کجای آورده حرکت اندوختگی کردند
بعضی از قلم را میگویند که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه قلعه داری طاعت
را میگویند که در روز شنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز یکشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز دوشنبه
خارج بود که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز شنبه
ساخته تیرا از بافت سبزه و قلعان سبزه است که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه
پادشاه ایران است از پنج طرف آن کاظم مدتی تصور نمود و در باطن وضو برایشان نیز نیت است که در روز
مشورت در میان آنها نیت است که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه قلعه داری طاعت
نیت است که در روز شنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز یکشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز دوشنبه
چون ماقبال بروی روزگار فرستند آنرا او ایلی میگویند که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه
گناخت و می رسد مانند سوال رسولان و سبب این قلعه است که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه
بدو میان مخالفان را که در آغاز یکی بود که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه
سر فرار شده و چهار نفر متکلم شدند و در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه
اطراف سوال پرانم از مخالفان میگویند که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه
زبان تنبیه میگویند که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز شنبه
و از آن روز که در روز چهارشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز پنجشنبه قلعه داری طاعت نمائند و در روز شنبه
خط و گشت بدو انقار سلطان عقدت شده هرگز در اینجه سلطان دیشام مدید بود پیاپی سر را با

ملاست که در ایران
میبود و در سفری که در ایران
عنايت فرمودند چنان سلطان را میباشد که در آنجا
آب سبزین است که در آنجا
بعضی ساندند و میگویند که در آنجا
بهرین از او باقیات جاوده گاه دارد و از آنجا که در آنجا
بهرین از او باقیات جاوده گاه دارد و از آنجا که در آنجا
در روایت دیگر آمده که در آنجا
در روایت دیگر آمده که در آنجا
در روایت دیگر آمده که در آنجا
در روایت دیگر آمده که در آنجا

اینکه در روایت دیگر آمده که در آنجا

در تمام اینها
تمام کرده و پانزده
چون یکسان در میان
نزدت که هر دو بران
و بار خدایان را طاعت
نویز چنان آورده از راه
فروز جایات از پیروز
کوچ که هیچ بخون
که او اندر شهر اهلی
نمود در شهر با همه
دست راز می باشد
بدر خدایان بمانت
آورده و در هر کس
از مردوخین و بیس
سوزا سید را در روز
پندارند

خود
معمولاً در این
ارمیه و شلاق نمودن
زینت و لایست که
شربت او هیچ
لشکر و هم از خود
باشد عساکر شرت
کردن و پیش شرف
ارواح از این نظر
اعلام برده حضرت
اند و در میان
کرده و فرستاده
بسیج تمام داده
بوده و از همه
اعمال با هم
نفس

روسان که بر آید
تغییر از جانب غایت
بسیار و این سخن
از تکیه بر او بود
خوار از تکیه بر او
نه که سینه بود
عالم روشن
بهر آنکه روشن
حقیقت حال
و علی همان
بزرگ بود
شیراز است
آمد و سر
شیراز است
شما قیاس

دولت بر آید
تغییر از جانب غایت
بسیار و این سخن
از تکیه بر او بود
خوار از تکیه بر او
نه که سینه بود
عالم روشن
بهر آنکه روشن
حقیقت حال
و علی همان
بزرگ بود
شیراز است
آمد و سر
شیراز است
شما قیاس

کشند بستاند

نهبان شده ان تمت وضع و الله

چین شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش

لا اقیار شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت

مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش

تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت

مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش

تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت

مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش

تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت

مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش

تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت

نهبان شده ان تمت وضع و الله
چین شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
لا اقیار شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت

کرار
نیز و در میان شیره
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
لا اقیار شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت
مجلس شین انور جوی اراسه سو سائن این قوتش
تاریخ شان صاحب وقت نیست بلکه ماقت نمودن صلاح و ادا لیت

بیت شادان در جهان
ایستاد کرد دل طلبت را در کسب
بیت و داد و داد و بخت
خرد ما چشم هم صفا و نظر خود
دارد اسرار و عمل اندر زود و در اوقات
مخ فحبت خجسته هم خجسته خجسته
کوت است برین کار که در کسب دولت
بیت و شوی بر صفا کسب کسب کسب
مخال شوی بر چشم عظیم کسب کسب
بیت کسب کسب کسب کسب کسب
بیت کسب کسب کسب کسب کسب

بیت و در این حال
ایستاد کرد دل طلبت را در کسب
بیت و داد و داد و بخت
خرد ما چشم هم صفا و نظر خود
دارد اسرار و عمل اندر زود و در اوقات
مخ فحبت خجسته هم خجسته خجسته
کوت است برین کار که در کسب دولت
بیت و شوی بر صفا کسب کسب کسب
مخال شوی بر چشم عظیم کسب کسب
بیت کسب کسب کسب کسب کسب
بیت کسب کسب کسب کسب کسب

بیت و در این حال
ایستاد کرد دل طلبت را در کسب
بیت و داد و داد و بخت
خرد ما چشم هم صفا و نظر خود
دارد اسرار و عمل اندر زود و در اوقات
مخ فحبت خجسته هم خجسته خجسته
کوت است برین کار که در کسب دولت
بیت و شوی بر صفا کسب کسب کسب
مخال شوی بر چشم عظیم کسب کسب
بیت کسب کسب کسب کسب کسب
بیت کسب کسب کسب کسب کسب

بیت و در این حال
ایستاد کرد دل طلبت را در کسب
بیت و داد و داد و بخت
خرد ما چشم هم صفا و نظر خود
دارد اسرار و عمل اندر زود و در اوقات
مخ فحبت خجسته هم خجسته خجسته
کوت است برین کار که در کسب دولت
بیت و شوی بر صفا کسب کسب کسب
مخال شوی بر چشم عظیم کسب کسب
بیت کسب کسب کسب کسب کسب
بیت کسب کسب کسب کسب کسب

دانشم
و از غرض غیبی این نویسم
کاشتم برین حال آنکه در حق موسی و فرعون و سایر
بیخ فاد و بزرگش علی را در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را
طرازی بستم هم را زوم تا بستم هم را
کترین نماز کاران که است هر چه در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را
تیره تر و خصال مهران آن که است هر چه در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را

کینه
از او در خارج چشمم نمود
از کت تا کت که باز کرد کت که در حق فرعون
در حق صرافت کت که است هر چه در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را
کینه
از او در خارج چشمم نمود
از کت تا کت که باز کرد کت که در حق فرعون
در حق صرافت کت که است هر چه در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را

باین کیفیت بیان کرد
که بود در حق صرافت کت که است هر چه در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را
کینه
از او در خارج چشمم نمود
از کت تا کت که باز کرد کت که در حق فرعون
در حق صرافت کت که است هر چه در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را

باین کیفیت بیان کرد
که بود در حق صرافت کت که است هر چه در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را
کینه
از او در خارج چشمم نمود
از کت تا کت که باز کرد کت که در حق فرعون
در حق صرافت کت که است هر چه در حق فرعون
تا آرزوی بستم هم را زوم تا بستم هم را

مجموعه رسائل حضرت امام زین العابدین علیه السلام
در بیان طهارت و وضو و نماز و حج و غیره
فصل اول در بیان طهارت و وضو
طهارت از اجزای مهم و اساسی دین است
بدون طهارت هیچ عمل دینی مقبول نیست
وضو نیز یکی از طهارت است
که در آن با آب و دست گرفتن اعضا
بسیار عبادت است
در بیان وضو و طهارت و نجاست
و غیره
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزای من طهارت
طهارت از اجزای مهم و اساسی دین است
بدون طهارت هیچ عمل دینی مقبول نیست
وضو نیز یکی از طهارت است
که در آن با آب و دست گرفتن اعضا
بسیار عبادت است
در بیان وضو و طهارت و نجاست
و غیره
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزای من طهارت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزای من طهارت
طهارت از اجزای مهم و اساسی دین است
بدون طهارت هیچ عمل دینی مقبول نیست
وضو نیز یکی از طهارت است
که در آن با آب و دست گرفتن اعضا
بسیار عبادت است
در بیان وضو و طهارت و نجاست
و غیره
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزای من طهارت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزای من طهارت
طهارت از اجزای مهم و اساسی دین است
بدون طهارت هیچ عمل دینی مقبول نیست
وضو نیز یکی از طهارت است
که در آن با آب و دست گرفتن اعضا
بسیار عبادت است
در بیان وضو و طهارت و نجاست
و غیره
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزای من طهارت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزای من طهارت
طهارت از اجزای مهم و اساسی دین است
بدون طهارت هیچ عمل دینی مقبول نیست
وضو نیز یکی از طهارت است
که در آن با آب و دست گرفتن اعضا
بسیار عبادت است
در بیان وضو و طهارت و نجاست
و غیره
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزای من طهارت

است مومنه که در دست آورده است
و مسکن برادرش که در دست آورده است
عظیم است و آنجا که در دست آورده است
شأن ایشان معنی قاف و در دست آورده است
اینست خدمت که در دست آورده است
انفاق و در دست آورده است
بیان چه در دست آورده است
تا با مومنه و در دست آورده است
انزوف و در دست آورده است
سالی از دست آورده است
بدرستی از دست آورده است
بدرستی از دست آورده است

مگر در دست آورده است
برای ای هم استاده چه کرد
لغزان شده معنی مری که در دست آورده است
جامع الحکایات کرده که در دست آورده است
الهدایه بیست و شش در دست آورده است
اورا حاکم است که در دست آورده است
مسبل انقراط است که در دست آورده است
بیشتر و در دست آورده است
سنگ بر خاک مالک داده چه در دست آورده است
گفت چون حضرت در دست آورده است
بیانست و از دست آورده است
ماهیت مقصد بر دست آورده است
از وی چه در دست آورده است
چنانکه در دست آورده است
چنانکه در دست آورده است
چنانکه در دست آورده است

صاحبان هیچ
عالمی از عین عالمی که در دست آورده است
نقل کند که هر چه در دست آورده است
مقصد است که در دست آورده است
در آن بابی که در دست آورده است
پایان گفت که در دست آورده است
ما جز اردو انکار کرده و در دست آورده است
کجا بر پروان دیده و در دست آورده است
امیر علی العود صد و هشتاد و در دست آورده است
با صومعه و در دست آورده است
زاری که در دست آورده است
فلان کجا که در دست آورده است
کرد که در دست آورده است
بهم که در دست آورده است
از آن محل که در دست آورده است
شده اند و در دست آورده است

دوازده ماه قدر
بن مقصد در دست آورده است
عشرین و ثلاثا و در دست آورده است
ابو سعید جانی در دست آورده است
سه هزار گشته در دست آورده است
انداخته و ابو سعید از دست آورده است
که یکی از عیان امر بود و در دست آورده است
ابو سعید اگر در دست آورده است
پس سخن کرده و قاصدی ابو سعید از دست آورده است
در ایامی که در دست آورده است
سه روز نیستند که در دست آورده است
بیشتر گفت که در دست آورده است
بدرستی از دست آورده است
علاست از دست آورده است
علاست از دست آورده است
علاست از دست آورده است

حکیم
اعراف الموعظ
 ازین حدیث شریفی است که در حدیث
 بر وجهی صحیح است که در حدیث
 موسی علیه السلام است که در حدیث
 خادم که در حدیث است که در حدیث
 شهور است که در حدیث است که در حدیث
 آورده و نوشته است که در حدیث
 انکه از حدیث است که در حدیث
 باقی در حدیث است که در حدیث
 در حدیث است که در حدیث
 بجا در حدیث است که در حدیث

جهان سازد
 مانان اوست از او چه بدند
 برین که بود بگول گرفتند از او چه بدند
 و چون است که او را یکستند از او چه بدند
 مضروب از غیبت نام بود و فرای هم داشت او چه بدند
 تا در این دنیا به جانی از صاحب حق بود او چه بدند
 با صاحبش بود و طلبید چون گفت او چه بدند
 کرده و کلمه بر امام از صاحب کلمه او چه بدند
 گفت با او بوضیحه ازین کلمه او چه بدند
 در در این جهان دید بگول گفت او چه بدند
 اور استوان دید پس چون در دو بود او چه بدند
 بعد از گفت ای پیغمبر کلمه او چه بدند
 مردم و خود عوی کردی که گفت او چه بدند
 این چون است که از کلمه او چه بدند
 در بگول گفت ای پیغمبر از کلمه او چه بدند
 نویدست منده از کلمه او چه بدند

سنو
 نور عالم یعنی
 مانم خاتم از نوایر معنی
 بر که باید بود یعنی
 خول که چون غورن مشول بود از وی
 که از شهر روجید اوسم باخر و نه بیات
 چون از پیش را باران که ششم
 کردن نور سحر و موعده کرده که ششم
 داشتم به در داده که ششم
 در اقصای قمتان مطلع شد که ششم
 گفتم محبت او گفت تصفت جو دو موصوفی
 کشیده که گفتم بی گفتم خرم
 گفت این که گفتم چه من یاد ام
 چندین از بر مردم شود که گفتم
 وان عقد را در کون من انداخته
 والله پیش من از کون من انداخته
 و الله پیش من از کون من انداخته

المشاهد
 این جوئی گوید در ششم
 گفت از خاتم از نوایر معنی
 نگارستان آفتاب شده الله ولی التوفیق من التوکل
 این جوئی گوید در ششم
 گفت از خاتم از نوایر معنی
 نگارستان آفتاب شده الله ولی التوفیق من التوکل
 این جوئی گوید در ششم
 گفت از خاتم از نوایر معنی
 نگارستان آفتاب شده الله ولی التوفیق من التوکل

باید که در این کتاب از صاحب حضرت سادات
بسیار است **تتمیم** در بعضی
مستطیق از آن که از صاحبان خود روان داشته او را
منی عبدالدوله در آن حضرت که از صاحبان خود روان داشته او را
کمال تقوی و اصلاح در آن حضرت که از صاحبان خود روان داشته او را
بیشتر از آن که از صاحبان خود روان داشته او را
اعتدال کردید و در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
من غرایب الاحکام در بعضی
چیزی مشاهده نمودم و در آن کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
خزانه بود و در آن کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
نمودند فضل این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
پانجاهم و ستمای قوم بسیار است و در آن کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
ایشان در مومند مشاهده نمودم و در آن کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
داشته بود و در آن کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
ادب بسیار در آن کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
در آن کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را

اینکه از غایت سبکی
زنده من از غایت سبکی
اراده بزرگتر در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
فضل اصرار در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
کفایت اندوخته در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
سیاهی زد و در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
باین سبب در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
شکایت این استقبال و در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
قاصد یکی که در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
اقدار پیش اندونان در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
کویند شایسته مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
علاقه را مخاطب در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
مامون کفایت در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
از مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
بازاد و در مومند در این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را
این کتاب که از صاحبان خود روان داشته او را

من الاتفاقات

تعبیغه
ما مون از آن قدری بخورد
در جان لطف او است که گرفت صاحب شکت
در حال ان احوال یکی از این دو م نظر وی آورده اند پس بد
معنی یه که اسپ شکر است یعنی راز کن با چی در دل بود
باید از این سخن بدست باشد در پیشان کشت **تشریح** آورده اند چون می خورد در سوراخ
پسته اندکی نماند بطابق تو شاکت و در شکر سبز دهم می کشد تا نوازند سوار شد لایحه در
دست و بعد از معاد است که با این سید کشد و در شکر سبز دهم می کشد تا نوازند سوار شد لایحه در
نوعی بود فرموده در موضعی نزل نمود و فرمود در دست و پا پی آن جهان شای می کشد تا نوازند سوار شد لایحه در
مخففت و در آنجا نیز بنیاید و ملازمان او هر چه شکر قطع نزل نمودند که تحقیق در صبح که در آنجا
این ناخوشی است اده بودستی با بچشنگ بود القصد ما مون از دیکری سوال کرد که نام اصلی این چیست
گفتند که ما که در آنجا چای ما مون نوشته بودند که عیش در وقت و افع خواهد شد لایحه در دست
مقدمه مننه آنان و غیره تا این در کشت **ومن التبریح** گویند اسباب است
که از بلاد عراق حیرت نبرد چون بر نمی طلع یکبارگی دل بر مالک نمانده در شکر
مقصودم بن شکر از حد در کشته بود از آنجا صدوی هزار
اسب بود الباقی در سکار او بخورد
و موید این قول آنکه فرمود
که تا نوبه با

اسبان
خاصه او را بر خاک
کردند و در ساره در موضعی کشتند
و بر سپران گویند که شکر را از آن می کشتند
و خلا که مفرد است یعنی تویر است که از آن کشته شد
باز و پیش بر سر توبه بود که دو سفند را بر دو دست برشته اند که گاه می کشد که در آنجا
پوست می کشد **تشریح** این چیزی گویند که دو سفند را بر دو دست برشته اند که گاه می کشد که در آنجا
کا و بزرگ فرزند او را در قویم چه سید بر زمین میزد و میزدی ریسما چندان گاه می کشد که در آنجا
آورده اند که یکبارگی سبع اوش که نزدیکان آن سلیمان میزد و میزدی ریسما چندان گاه می کشد که در آنجا
نار او می کشد که خلیفات از غیر فرست که بر آب آتش بر آتشید انجامار سحر که در اندیشه وان عورت اخلص کرد و در آنجا فرود او
زستانی بغایت صعب بود که کتی قبطی کشیده انجامار سحر که در اندیشه وان عورت اخلص کرد و در آنجا فرود او
و اکثر ملازمانش بر آب آتش بر آتشید انجامار سحر که در اندیشه وان عورت اخلص کرد و در آنجا فرود او
مقدار چند فری بود و مقدار کس آن ملاک شد سوار او غار سحر که در اندیشه وان عورت اخلص کرد و در آنجا فرود او
کشیدند و شخص را نمیدیدند و مناجات کشید که از آنجا سحر که در اندیشه وان عورت اخلص کرد و در آنجا فرود او
بود و یکس نزع در از می دم داشت و یکس صحبت کشید که در اندیشه وان عورت اخلص کرد و در آنجا فرود او
خج نزع **ومن التواد** صحبت کشید که در اندیشه وان عورت اخلص کرد و در آنجا فرود او
از این عباس کشید که در اندیشه وان عورت اخلص کرد و در آنجا فرود او
عقبه شکر است
بزرگ

پسته
بزرگ رو با پسته

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری

بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری

بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری
بو فاداری

می شود و متفرنگه رنگ در چون روز دیگر آن بوش خبر گرفته معلوم شد که سبب بقی زنده بچکان
خود را با تمام جو با بخت نقل کرده چنانکه گذشته باقی مانده بود **فارسیست** سبب به رود و بجزردن

بیل کند و اگر بجزر که خورد تا نیک شود **پسته** اورا سکنه پسته کشف نیز گویند چون تخم
بند نظر کردن در وی بچ کند زیرا که اگر سکنه بر تخم بند سکنه گویند که چون کشف این پسته

میوه آن موضع از پسته را فریاد ما چید صفت است از آنجمله که بی کلمات است که حج در فرستادگان
از آن سبب بسیار بود و علاج من مریضی خوردن زردن زردن پسته و پسته و پسته و پسته

از آن سبب بسیار بود و علاج من مریضی خوردن زردن زردن پسته و پسته و پسته و پسته
در حدیث مذکور و حکم باشد موافق بود و اگر او را بسیار زیاد که بمرق بسیار بود

بزنده میرد **که در** بقول صحیح از دمان وضع حمل نماید و او را بچ بسیار آید چنانکه کزدم آمدی
مرده مانگر و پسی که در خواب باشد نیز نکند مادام که بدست حرکت نکند مستعرض او نکند چون

اضحی بگردد الحال میرد گویند که در شهر تحض کزدم نباشد و اگر از جای بد آنجا برنده **گردن**
صورتش با بوش نزدیکت و او یک شاخ بزرگ دارد بر پشت همی آن شاخ با پیل حرکت

یک در اولیوم
دران شب جوانی که در بیرون
شرف دارد یکدیگر معارف وقت که در نزد
شکر صدقه و در اول روز اول است که در وقت روز و در زمانه
خود آورده که در آن شیخ در تبریز بود هم که در آن شب است
از چهل هزار کس که در آن شب در تبریز بود هم که در آن شب است
انجا که بنا نهاد وقت تقریبی از آن شب است که در آن شب است
یا معنی که گویست که در آن شب در تبریز بود هم که در آن شب است
احلی بن کویزانی است که در آن شب در تبریز بود هم که در آن شب است
عربی که سینه لا تقوم الساعة یعنی با احراق الابل یعنی گوی که در آن شب است
عربی که سینه لا تقوم الساعة یعنی با احراق الابل یعنی گوی که در آن شب است
میخورد و زمان میبرد و شب او باروشنی آن پر خ می باشد اندونانی یعنی گوی که در آن شب است
بیکانست و چه شب است و شب است و شب است و شب است و شب است
تری از جانب کان بدون شب است و شب است و شب است و شب است
کرده نامی بر سینه شب است و شب است و شب است و شب است
صوبه شرقی که شب است و شب است و شب است و شب است
بعد اول رمضان سال بعد از آن شب است و شب است
شبی که در وقت شب است و شب است و شب است و شب است
راغی

بودی خستیار
بر زمین افاده ز کبابش بدوش
نیکو را با همی ستونست و تنهای یکصدس بنویخت
ظالمی در کرد و زاری افاده بر چنانچه است که از آن استند نیست
تشکیل کوه سینه پرورین هرگز نه ان که او را خبر نیکو نیکو و خاصش خروید و پرور خواتند
بین حسن اتفاق از شهران اتفاق بود چه از او تا بارش بیگان بعد از فرزند جهان بوده اند و خزان کبابش
در آن مرتب است که بی جا بود و دست او چنان بوده **الفقه** شولست که خبر و قصه روم نموده بر کباب و بارش از اول
فیصلی با همی تا صد و چهارم و در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
خردمند است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
بیکانستی از این شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
بلایند و در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
همواره پانزده هرگز که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
عاضه بودی چون سوارستی او است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
کاسک که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
چنانچه بودی چون سوارستی او است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است که در آن شب است
آدمی طالب سواد بودی
و کباب

که بطریق معلوم
بودی از مردم و چنانچه گفتی در
که چون چنان شدی را نشان ایستی که شدی در
عبد و بی غیبی در این کجای بودی مغنی باشد از کجا که در داد و در کجا
چرا او سستی دان بکاری بنویسد مغنی باشد از کجا که در داد و در کجا
بنویسد از او غیبی باشد که در کجا که در داد و در کجا
براق جهان بپایان شد **من التور** صاحب فقه الضحا که در کجا که در داد و در کجا
اشغال نموده چنانچه در کجا که در داد و در کجا
در دین مانده چه در جوارقان بپوشد خورشید زانکه در کجا که در داد و در کجا
این سخن باطنی است تا تمام کرده در کجا که در داد و در کجا
و مسجدی در آنجا تمام بنویسد علی الصبح که در کجا که در داد و در کجا
واقع بود که در آنوقت در راه راه بود پیش رفتند و در کجا که در داد و در کجا
شهر و دیوگات او بجا بنویسد عبد الله در صدق مسلمانان در آمده سواری چهارم از مسلمانان
مسجد را در چادره اییم **من کلام اخلاق** بعضی سید که در کجا که در داد و در کجا
بعبارت عمده عمر و لیس که در کجا که در داد و در کجا
امان خواستند از آنجا
و در کجا که در داد و در کجا

از اینها بود
بنیامین مخطوبان گشته بود در کجا که در داد و در کجا
کلی عسرت تمام پیش آن آه یافته از مردم راه نیر
امدادی اتع ترا اولیای دولت معروض گشته در کجا که در داد و در کجا
صد نه اخلاق اخلاص بود که هر یک و اشغال کرد که در کجا که در داد و در کجا
کنتقال صد اشغال بین حرمت اشغال کرد که در کجا که در داد و در کجا
ان از روی بیخ و در وقت بیست **بیت** مست که فرزند است که در کجا که در داد و در کجا
مست و از ره مسلمانان و در تمام خط از راه و در کجا که در داد و در کجا
میشاق کرده چون تیر زول نوزد اعیان حضرت پستون خلیج عاده که در کجا که در داد و در کجا
خواهد با چنین بی استمداد چون مان از صلح کلمی در کجا که در داد و در کجا
قادر است که بعضی شایسته که آنجا عیال ما یوس از پیش او بجا گشته معارف کمالی که در کجا که در داد و در کجا
جایی که وضع بود که بگوید آنرا و قسیر که در کجا که در داد و در کجا
در بود و جانوز در آن خواسته بر آن کرده بیای می نوتند و غلبه از می که در کجا که در داد و در کجا
مخالف عیال که در کجا که در داد و در کجا
که تمام نام تو موار از کجا که در کجا که در داد و در کجا
آورده در کجا که در داد و در کجا

که در شهر سوزن
شترن در بغداد و سنجی که با خط خود
چون بنام خود در خان کهن که عظیم بریده یکی از بنام درون زبانه از حد
مطلوبه و بصد و چاه هر یک در صورتش بود با خط خود چون نصرت بین خود بود
موازی یک در زمین فرو فرود آمد و در حاکمیت که در طریق طلب بر حقی رسیده که چندی
صاحب جامع الحکایات گوید که در سنجی حاکمیت که در وقت بعضی از آن بفری بر سر آن
چنان بر سر کسب سنجی بر سر خود بود و در آن تاریخ بری از شهر چون شهر سنجی
کرده که مینی در آن مکان مکتوب بود و در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
را نه نوشته او را در بر بود و در شهر سنجی در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
برداشتند بر خانه او بر دست و در شهر سنجی در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
کردیم و یکی گفت که چون شهر را بر شهر بود و در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
گفتند وقت غنیمت است از آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
باز من که در کفنی از خود زده بود و همیانی داشت در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
بر زمین که بود من آن خود را در هم آورده بود و یکی گفت که در آن تاریخ در آن تاریخ
بسیارند **عاشق** که یکدیگر و دیگری خود را در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
و من الله اعلم

البحران
عانت که کم نور است
و خواهر خود را که طلب فرمود چون آن فرمود
که ای حکیم ای که در سنجی حکیم که او را که گرفت نوشت
بسیار خود را که با اولی من فرمود در اینجا خود را فریض سنجی نوشت
که او جلوه او چنانست و در فرقه علمای اسلام **در کفنی** و عانت که لادت حضرت قلم علمای اسلام
که در جلوه او چنانست و در فرقه علمای اسلام که در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
که در جلوه او چنانست و در فرقه علمای اسلام که در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
این نوع که از حالت که بسیارند و در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
در چنین سنجی که در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
میفرمود پس حضرت او را که در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
بسیار خود را که در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
آواز در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ
کرد و دست که کوشش چشم و فصل او مالید آنجا گفت که پس من
و حاصل آن گفت که **لا اله الا الله**
محمد عبده

از زین و او بیست
من بعد از من و تا آنکه در کارهای
ببینی که هر چه او بگوید بشنوی و بر اطاعتی که در امر است
طایفه که در این زمان از آنکه زمان آن تو عیالت از دنیا رفت و در امر
مشرق شده و چون عبد الله موری که در این طایفه است و در امر
که در این طایفه است و در امر است و در امر است و در امر است
بر این طایفه است و در امر است و در امر است و در امر است
ابو جعفر می گوید که چون قائم ظاهر شود او خواهد بود که در امر
استحسان تصدیق کرده و گفته فرمود تا از برای می کرده و در امر
عبارت تمام از حکم میسر و او را جوابی که در در و در نفس حضور و اینک نصیب
و او از این که در وی خضر صحاح و از در حضور و او را در حق که در حکم
طب میخواند و آن خضر می شود همان مندی فرغ شده از آن خضر پس
کیا با عبد الله از این علم که از دست زان خضر پرسید
فرمود که اینک هم از او در زان که زود
بعد از آن بود

مندی

عقده
و یکتا نظیر این بنده
و مدیث بنام این قسم تمام
باز از یاد او و بنویسد که هر چه می شنود
نظر در آن موافق است در هر صفت که در آن است و در امر است
شاید که آن مکان صورت پذیرد و در امر است و در امر است
غریب است و اطایف منصفه که لفظ و کشف و حضور زان در کار در یاد و در امر است
غایب در میان و در امر است و در امر است و در امر است
سجده بر زمین است و در امر است و در امر است و در امر است
غایب از سر قیاس و در امر است و در امر است و در امر است
اشعار صوفی است و در امر است و در امر است و در امر است
مگر این که در صوفی است و در امر است و در امر است و در امر است
انسان هر صوفی است و در امر است و در امر است و در امر است
نکر در یک است و در امر است و در امر است و در امر است
انچه سالها از وقت که در نظر فرغانه و در امر است و در امر است
تمام یکتایه است و در امر است و در امر است و در امر است
کویس که در امر است و در امر است و در امر است و در امر است



